

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

همان‌گونه که در جلسه گذشته اشاره شد به مناسبت بحث غربالگری، بنا بر این شد که نگاهی به حکم سقط جنین داشته باشیم و بعد فروع بحث غربالگری را مطرح کنیم. در جلسه گذشته گفتیم برای اثبات حرمت سقط جنین، برخی به آیات حرمت قتل نفس در قرآن تمسک کردند، مانند «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»^[1]، «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»^[2]، بحث کردیم که آیا می‌شود به این آیات استدلال کرد یا خیر؟ برخی از فقها و مراجع در نوشته‌های استدلالی‌شان فرموده‌اند: جنین را از بعد از ولوج روح به بعد می‌شود بگوئیم نفس، اما اطلاق نفس بر قبل از ولوج روح مشکل است.

ما در بحث گفتیم مجموعاً در اینجا سه احتمال داده می‌شود و هر احتمال هم با توجه به آن نکات اجتهادی‌ای که داشت مطرح کردیم و نتیجه این شد که اگر به لغت مراجعه کنیم از لغت استفاده می‌شود نفس آن است که یک نفاست و یک تشخص و یک رفعتی داشته باشد و جنین تا قبل از دمیده شدن روح این ترفع را ندارد، نفیس نیست، ذو النفس نیست، از نظر لغت هم تا قبل از ولوج روح نمی‌شود به آن نفس بگوئیم، اما وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم، عرف می‌گوید: این از همان لحظه اولی که استقرار پیدا می‌کند، عنوان نفس را دارد؛ زیرا جزء الاخير علّت تامه‌اش محقق شده است.

بررسی واژه «نفس» در آیات قرآن

راه سوم آن است که در خود قرآن کریم کلمه «نفس» را در موارد دیگری که خداوند استعمال فرموده آورده بررسی کنیم، مانند «و وَفَيْتَ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ»^[3]، «و ما تدری نفسٍ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»^[4]، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^[5]، «و كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ فِيهَا انْ نَفْسٍ بِالنَّفْسِ»^[6].

در این آیه «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» شک می‌کنیم آیا اینجا از این نفس همان معنایی که در غالب موارد اراده شده همان معنا اراده شده یا معنا وسیع‌تری اراده شده است؟ قاعده «الظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب» می‌گوید همان اراده شده است. لذا «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ» همان نفسی است که در «و ما تدری نفسٍ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»، «و وَفَيْتَ كُلَّ نَفْسٍ»، «توفی کل نفس»، همان اراده شده است. طبق این احتمال به هیچ مرحله‌ای از مراحل جنین، حتی بعد ولوج الروح خدای تبارک و تعالی اطلاق نفس نمی‌کند. پس لغت از بعد ولوج الروح است، البته در لغت کلمه «نفس» به معنای «دَم» نیز آمده، نَفَسًا، دَم نَفَاسًا، اینها را در لغت داریم ولی «نفس» آن است که روح داشته باشد.

در عرف از همان لحظات اول عنوان نفس برایش صدق می‌کند که گفتیم در تعارض بین عرف و لغت، عرف مقدم است، اما این راه که در قرآن مخصوصاً با توجه به اینکه «القرآن يفسره بعضه بعضاً»، مخصوصاً با توجه به اینکه در قرآن باید متشابهات را

به محکّمات ارجاع بدهیم، قرآن را نمی‌شود به مجرد مراجعه به لغت، با لغت حل کنیم. قرآن را عمدتاً باید با خود قرآن حل کنیم.

نکته مهم در نقد هرمونوتیک

امروزه این علمی که به نام هرمونوتیک مطرح شده، می‌گویند شما از کجا می‌دانید لغت در زمان نزول آیه دقیقاً به چه معنایی بوده؟ شاید این کتب لغتی که بعد آمده معانی استعمالیه حادثه در میان قبایل عرب را بعداً جمع‌آوری کرده و برای ما آورده و شاید آن زمان این لغت معنای دیگری داشته باشد. پس شما نمی‌توانید قرآن را معنا کنید و اساساً با توجه به تاریخچه علم هرمونوتیک، این علم درست شده تا بگویند بشر قدرت تفسیر کتب مقدس را ندارد! بشر نمی‌تواند تورات، انجیل و قرآن را تفسیر کند!

این اشکال پاسخ‌های مختلفی دارد از جمله این‌که در لغت مجرد ظنّ کافی است و روی قاعده اینکه ظن در موضوعات حجت است، ظن از قول لغوی یا ظن حاصل از قول رجالی، همه ظن در موضوعات است، ما اصلاً قول رجالی را نه از باب بینه و نه از باب خبر واحد حجت نمی‌دانیم بلکه از باب ظن در موضوع حجت می‌دانیم، اما با قطع نظر از این، می‌گوئیم قرآن به گونه‌ای است که با توجه به آیات دیگر و استعمالات دیگر می‌توانیم بفهمیم خداوند از کلمه «نفس» در آیات دیگر چه معنایی را اراده کرده است. همان را در اینجا که شک داریم آورده و بگوئیم همان را اراده کرده، نه کاری به لغت داشته باشیم. البته باید توجه داشت که ما نمی‌گوییم یک مفسّر اصلاً سراغ لغت نرود، ولی آنچه در تفسیر تعیین کننده است این راه است که ما باید سراغ آیات دیگر برویم.

لذا در اینجا وقتی سراغ آیات دیگر می‌رویم می‌بینیم خداوند «نفس» را بر جنین مطلقاً اطلاق نکرده، نه برای قبل از چهار ماهگی و نه بعد از آن، هرچند لغت بعد از چهار ماهگی می‌گوید نفس است و عرف هم از اول می‌گوید نفس است، اما قرآن کلمه «نفس» را بر آن کسی که مولود حیّ است می‌گوید، این برای ما راه‌گشاست بگوئیم پس این آیات به هیچ وجهی دلالت بر حرمت سقط جنین ندارد.

ارجاع متشابهات قرآن به محکّمات

بنابراین این خود یک قاعده‌ای متخذ از قرآن است. قرآن می‌فرماید: «منه آیات محکّمات هنّ امّ الكتاب و اخر متشابهات»^[7]؛ متشابه را باید به امّ الكتاب ارجاع بدهید؛ یعنی این قرآن برخی از آیاتش امّ الكتاب است و آیات دیگر را که معنایش را نمی‌فهمید باید به اینها ارجاع بدهید. مثلاً «و جاء ربّک و الملک صفّاً صفّاً»^[8] این را ارجاع بدهید به «ولیس کمثله شیء»^[9] تا این مجبئی را طور دیگری معنا کنید، آنجا نمی‌توانید «جاء» را به معنای لغوی یا به معنای عرفی بیان کنید، این با توجه به «ولیس کمثله شیء» معنا پیدا می‌کند. مثال دیگر در آیه شریفه «واعبد ربّک حتی یأتیک الیقین»^[10]، در قرآن «یقین» در مرگ استعمال شده است. در این آیه اینجا هم می‌گوئیم یقین یعنی مرگ، صوفی‌ها می‌گویند: «واعبد ربّک حتی یأتیک الیقین» یعنی ای انسان! وقتی یقین به خدا پیدا کردی لازم نیست عبادت کنی، لذا عده‌ای از صوفیه به استناد این معنا گرفتار این جهالت شدند و عبادات را کنار می‌گذارند!

علامه طباطبائی این قاعده تفسیری «القرآن یفسر بعضه بعضاً» را از یک روایت استفاده نکرده تا بگوئیم به استناد یک روایت «القرآن یفسر بعضه بعضاً»، بلکه از دل همین آیه سوره آل عمران استفاده کرده که می‌فرماید: «منه آیات محکّمات هنّ امّ الكتاب و اخر متشابهات، فأما الذین فی قلوبهم زیغ»؛ آنهایی که در قلوبشان زیغ و انحراف وجود دارد، «فیتبعون ما تشابه»، اینها محکّمات را کنار می‌گذارند و سراغ متشابهات می‌آیند.

ایشان همان جا می‌فرماید: تمام فرقه‌های فاسده ریشه‌اش به همین است که افرادی می‌آیند یک آیه را می‌گیرند که متشابه است، مثلاً «إِنَّ الْحَكَمَ إِلَّا لِلَّهِ»^[11] را می‌گیرند و بعدش خوارج به وجود آمد، متشابهات را می‌گیرند محکومات (که خود امام علیه السلام از محکومات است، اولوالامری که معصوم هستند از محکومات است) را رها کردند و فقط سراغ متشابهات آمدند. اگر کسی از شما پرسید علامه طباطبائی این روش را از کجا آورده که «القرآن یفسره بعضه بعضاً»، مثلاً ایشان تحقیق کرده دیده این آیه با آن آیه سازگاری دارد؟ یا ریشه‌اش در همین آیه شریفه است که می‌گوید: «و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر إلا اولوا الالباب»، بعد با توجه به این قاعده مسلم‌ی قرآنی که «القرآن یفسر بعضه بعضاً» یعنی یک محکاماتی داریم و یک متشابهاتی داریم.

ظواهر از محکومات است، منتهی باید اینجا ظاهر این آیه «و جاء ربک» را که ظهور در همین مجبئی حسّی دارد، ولی از این جهت متشابه است که خدای تبارک و تعالی که محسوس نیست، پس باید برگردانیم به «و لیس کمثله شیء» تا معنا روشن شود یا آن‌که دارد که در روز قیامت متّقین «الی ربّها ناظره»^[12] به خدا نگاه می‌کنند، این با «لیس کمثله شیء» باید تفسیر بشود؛ یعنی باید ظهور و صغرایش را گاهی اوقات از آیات دیگر به دست بیاوریم.

استعمال کلمه «نفس» در قرآن

در جلسه گذشته گفتیم یک وقت مثل کلمه «حرج» می‌گوئیم در نه مورد استعمال شده، در سه معنا به کار رفته، در هر جایی هم یک قرینه‌ای دارد که روشن است. اما اگر شما کلمه «نفس» را در قرآن دیدید در پنجاه مورد به کار رفته و در 45 موردش در این نفس این چینی به کار رفته، اینجایی هم که الآن در آیه محل بحث است «و لا تقتلوا النفس التي حرم الله» قرینه‌ای ندارید، اینجا «الظن یلحق الشیء» می‌گوید: خدا اینجا هم از نفس همان معنایی اراده کرده که در آن «و ما تدری نفس بأی ارض تموت» اراده کرده است.

به عنوان مثال در آیه «من نفس واحدة»^[13] که مراد از «نفس واحدة» یعنی حضرت آدم، حضرت آدم جنین نبوده است. شما یک جایی بیاورید که نفس در جنین استعمال شده باشد؛ یا «نفس مطمئنه»^[14] یعنی وجود مقدس ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و بعداً آنهایی هم که در همین راه هستند عنوان نفس مطمئنه را پیدا می‌کنند، نمی‌خواهد روح را بگوید، «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» مربوط به خود نفس حضرت بوده که حضور داشتند، قبل از شهادت این خطاب آمده و تأویل این آیه شامل حضرت می‌شود.

بنابراین باید دید که خداوند در قرآن کلمه نفس را در اکثر موارد در چه چیزی به کار برده؟ یک جا در قرآن پیدا نمی‌کنید حتی با قرینه که در روح به کار رفته باشد. «فاء» در ادبیات این است که بعد از این مرحله است، می‌گوید: «و نفس و ما سواها»؛ یعنی ما این نفس را به مرحله آخر رساندیم خلق شد و بعد از اینکه خلق شد، «فألهما فجورها و تقواها»^[15]، ولی بالاخره در آن زمان مسئله قتل جنین مطرح نبوده است.

لذا در اکثر مواردی که در قرآن کلمه «نفس» آمده برای بعد از ولادت است، حال اگر در یک جایی کلمه نفس برای آن مورد هم باشد قرینه داریم. در جایی که قرینه نداشتیم مثل این «لا تقتلوا النفس»، بگوئیم قرآن می‌گوید این نطفه را اگر از بین بردی قتل نفس است؛ یا بعد ولوج الروح قرآن می‌گوید قتل نفس است؛ ما نمی‌توانیم استفاده کنیم، واقعه‌ش این است که این استفاده بسیار مشکل است و تحت عنوان حرمت قتل نفس نمی‌رود؛ یعنی نمی‌شود گفت «و من قتل نفساً بغیر عمد فکانما قتل الناس جمیعاً» شامل این جنین هم می‌شود! از جهت قرآنی نمی‌شود.

پس آیه که می‌فرماید: «و لا تقتلوا النفس»، بعد هم می‌گوید: «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً»، آیا این شامل این جنین

هم می‌شود یا نه؟ وقتی به لغت مراجعه کنید از بعد ولوج الروح، نفس است، به عرف که مراجعه کنیم از حین استقرار می‌گوید نفس است؛ یعنی عرف اوسع از لغت است، اما به استعمالات قرآنی که مراجعه می‌کنیم اضیق از همه اینهاست، قرآنی به کسی که متولد شده نفس می‌گوید و به هیچ مرحله‌ای از مراحل جنین اطلاق نفس نکرده است.

تمسک به سایر آیات برای اثبات حرمت سقط جنین

یکی دیگر از آیاتی که برای حرمت سقط جنین استدلال کردند آیه قتل اولاد است: «و لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و اياهم»^[16]، باز سوره اسراء آمده: «لا تقتلوا اولادکم خشية املاق نحن نرزقهم و اياکم ان قتلهم کان خطاً کبيراً»^[17]، آیا می‌شود به این آیات برای حرمت سقط جنین استدلال کرد یا نه؟ اینجا مهم‌ترین مطلبی که وجود دارد این است که متعلق «ولد» است، «لا تقتلوا اولادکم»؛ اولاد یعنی آن بچه‌ای که در جنین بوده و بعد متولد شده است.

در سوره مریم بعد از اینکه خداوند بشارت داد که بچه‌ای در رحم حضرت مریم سلام الله علیها هست حضرت مریم عرض کرد: «قالت ربّ اُنّی یکون لی ولدٌ و لم یمسسنی بشرٌ»^[18] تا آخر آیه، آیا از عبارت «اُنّی یکون لی ولدٌ» نمی‌شود استفاده نمود که «ولد» در قرآن توسعه دارد؛ یعنی بگوئیم «ولد» چه آن بچه‌ای که الآن متولد شده و چه آنکه در حال تولد است، چون درباره حضرت مریم همین‌طور شد که بعد از بشارت فرمود: «قال کذلک الله یخلق ما یشاء إذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون»، بگوئیم چون در شرف بوده عنوان ولد برایش اطلاق شده یا این‌که بگوئیم اینجا مجازاً عنوان ولد است و کلمه «ولد» در جایی است که متولد شده باشد.

بنابراین هم در آیات قبل و هم در اینجا وقتی شک می‌کنیم آیا جنین مصداق نفس است یا نه؟ یا در اینجا شک می‌کنیم مصداق ولد هست یا نه؟ شبهه می‌شود شبهه‌ی مصداقیه و تمسک به عام در شبهه مصداقیه هم جایز نیست.

پس از این آیات که ما بخواهیم بگوئیم قرآن می‌گوید این قتل نفس است، مدعا اگر این باشد که قرآن می‌خواهد بگوید از بین بردن این جنین قتل نفس است، به نظر ما تا اینجا از قرآن برای این عنوان نتوانستیم دلیل بیاوریم. اگر بچه‌ای در حمل دارد می‌گوید پس این ممکن است ولد پیدا کند پس صبر کنید و سهمش را کنار بگذاریم، ولی در قرآن به این ولد نمی‌گوید.

اگر به این آیات در روایاتی استدلال شده باشد یا از آیات استظهار شده باشد برای ما حجت است، فعلاً ما باشیم و خود آیات قرآن نتیجه‌ای که می‌فهمیم همین است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سوره اسراء، آیه 33.

[2] . سوره مائده، آیه 32.

[3] . سوره زمر، آیه 70.

[4] . سوره لقمان، آیه 34.

[5] . سوره آل عمران، آیه 185.

[6] . سوره مائده، آیه 45.

[7] . سوره آل عمران، آیه 7.

- [8] . سورة فجر، آیه 22.
- [9] . سورة شوری، آیه 11.
- [10] . سورة حجر، آیه 99.
- [11] . سورة انعام، آیه 57.
- [12] . سورة قیامت، آیه 23.
- [13] . سورة نساء، آیه 1.
- [14] . سورة فجر، آیه 27.
- [15] . سورة شمس، آیه 8.
- [16] . سورة انعام، آیه 151.
- [17] . سورة اِسرائ، آیه 31.
- [18] . سورة آل عمران، آیه 47.